

کاظم مدیر شانه‌چی  
استاد دانشکده الهیات مشهد

## مجموعه کتب و اسناد گورهرشاد

گورهرشاد ، بانی مسجد جامع شهر مشهد و مدرسه و جامع هرات، همسر شاهرخ گورکانی و دختر یکی از امرای ترخانی است .

تاریخ تولد وی در نشریه اوقاف خراسان (بدون ذکر مأخذ) در سال ۷۸۰ هـ مینویسد (۱) در مدارکی که بنظر اینجانب رسیده است تولد این بانویاد نشده و دانشمند محترم افغانی آقای فکری سلجوقی نیز (که بمناسبت ابنیه مصلاي هرات و منجمله بنای آرامگاه گورهرشاد، شرح حال مختصری از وی نوشته‌اند) از تاریخ تولد وی اظهار عدم اطلاع مینماید .

آری این سال (۷۸۰) یا قریب بآن مسلماً حدود میلاد این بانو است ، چه اینکه شهادت گورهرشاد با اتفاق همه مورخین بسال ۸۶۱ هـ بوده و تولد پسر وی ، بایسنقر میرزا در سال ۷۹۹ هـ اتفاق افتاده . در نتیجه از هنگام مادرشدن وی تا شهادتش بالغ بر ۶۲ سال میشود که با ضمیمه لااقل ۱۸ سال سنین قبل از ازدواج و دوران بارداری، سن این بانو حدود هشتاد سال میشود که با کم کردن از سال درگذشت وی (۷۸۱ = ۸۰ - ۸۶۱) همان حدودی که یادش بدست میآید .

### خاندان گورهرشاد

گورهرشاد آغا دختر امیر غیاث الدین ترخان است (۲) . عنوان ترخان مرادف عنوان آغاچی است که منصب خاصی در دستگاه سلاطین و امرای ماوراء النهر و خراسان بوده است . که صاحب آن منصب واسطه‌ای بین سلطان ورعیت بوده و بسبب حشمت و نفوذی که داشته ، بدون واسطه و میانجی وبدون التزام برعایت نوبت ورخصت ، نزد سلطان بار می‌یافته . و چنانچه از فحوای تاریخ بیهقی و راحة الصدور برمیآید، سمت حاجب و پرده‌دار داشته و در دوره مغول برای متصدی عنوان آغاچی غالباً ترخان بکار مبرفته که عبارت

بوده است از امیری که بی واسطه و بدون رعایت نوبت میثوانسته بدرگاه سلطان تردد حاصل نماید. ترخان در دوره منول مخصوصاً این مزیت را داشته که از پرداخت تمام یا قسمتی از عوارض دیوانی معاف بوده است (۳).

کم کم ترخانی لقب خاندان گوهرشاد گردیده بود. چه اینکه در حبیب السیر و روضة الصفا و روضات الجنات اسفزاری مکرراً از امرای ترخانی و نزدیکي مهدعلیا گوهرشاد آغا بآنان، سخن رفته (۴).

در کتیبه گنبد آرامگاه گوهرشاد (که اکنون موجود است) وی را دختر امیر غیاث الدین خان (یا ترخان) نام میبرد.

بارتلد مینویسد: غیاث الدین یکی از نجیب زادگان جغتای بود که جد وی در گذشته، چنگیز را از مرگ نجات داد (۵).

استاد فکری نوشته اند: روایات بومی هرات، این ملکه را دختر غیاث الدین پیر علی آخرین پادشاه خاندان کرت معرفی میکنند. از اینکه گوهرشاد جامع غیاث الدین را در هرات مرمتی بسزا فرمود، انتساب ایند و بیکدیگر تأیید میشود.

منتهی بعید بنظر میرسد تیمور دختر کسی را که خاندانش را (چنانکه خواهیم دید) نابود ساخته است، باز دواج پس خویش در آورد. بعلاوه غیاث الدین مزبور هیچگاه ملازمت امیر تیمور یا سلطان دیگری را نکرده تالق ترخانی داشته باشد.

آری در حبیب السیر از دیگری بنام غیاث الدین ترخان نام برده که از مقربان تیمور بوده است و بسال ۷۹۹ ه از طرف تیمور بعنوان خواستگاری از دختر خضر خواجه اوغلان برای وی (باتفاق پسر همین خواجه اوغلان که در دربار تیمور بوده است) بسمرقند رفته و در غرة ربیع الاول سنه ۸۰۰ ه از منولستان باز آمده و دختر خواجه اوغلان را که تکل خانم نام داشت باردوی همایون رسانید.

بنظر اینجانب همین غیاث الدین ترخان است که پدر گوهرشاد آغامی باشد نه غیاث الدین پیر علی کرت که با افراد خاندانش بسال ۷۸۵ ه یعنی هنگامیکه گوهرشاد تقریباً پنج ساله بوده بدست تیمور کشته شده است.

باری غیاث الدین پیر علی کرت (که بقول آقای سلجوقی، در افواہ پدر گوهرشاد معرفی شده) آخرین پادشاه هرات و توابع آنجاست که سلسله امرای کرت بوی ختم میشود (۶) چه اینکه هرات در سال ۷۸۳ بتصرف امیر تیمور در آمد و غیاث الدین مزبور که از سال ۷۷۲ در هرات باستقلال امارت داشت، از این پس دست نشانده تیمور گردید. و تا سال ۷۸۴ ه نیز از طرف تیمور بر سریر امارت هرات مستقر بود (۷).

این غیاث الدین ، فرزند معزالدین ، هفتمین امیرهرات ازخاندان امرای کرت است که پس ازچهل سال سلطنت (۷۳۲ - ۷۷۲) ، هرات را که عروس شهر های خراسان در آن زمان بود ، برای فرزند خویش ، غیاث الدین گذارد . وهمزمان سلطنت غیاث الدین ، برادرش امیرمحمد نیز در سرخس حکومت داشت .

امرای کرت چنانکه میدانیم تیره ای از نژاد غوریانند که از ابتدای استیلای مغول بر ایران ، حکومت داشته اند و چون مغول رو بضعف رفتند ، در خراسان قدرت بهم رساندند . وطی دوران امارت خویش بر هرات ، آثار فراوانی از آبادانی در این شهر از خویش بیادگار گذاردند .

ضمناً باید دانست که این غیاث الدین ، غیر از غیاث الدین یوسف خواجه ، بانی مدرسه یوسف خواجه معروف بمدرسه دودر در مشهد مقدس است . چه اینکه نام غیاث الدین کرت پیرعلی است و نام بانی مدرسه دودر ، یوسف خواجه . علاوه تاریخ ساختمان مدرسه ، ۸۴۳ هـ است ( یعنی ده سال پس از اتمام ساختمان مسجد گوهرشاد) و بسیار بعید است که غیاث الدین کرت تا این زمان حیات داشته باشد . بلکه چنانکه در تواریخ نوشته اند ، غیاث الدین پیش از این زمان ( یعنی در سال ۷۸۵ هـ ) بامر تیمور بقتل رسیده است .

بهر حال امیر محمد حاکم سرخس ( که از وی نام بردیم ) غیر از امیر محمد صوفی برادر گوهرشاد و فرزند غیاث الدین است باری این امیر محمد صوفی ترخانی ( برادر گوهرشاد ) تا پایان سلطنت شاهرخ ( ۸۴۰ هـ ) و حتی پس از قتل الغ بیگ پسر شاهرخ ، زنده بوده است . وهم اوست که با اتفاق چند تن از بزرگان شهر در ملازمت گوهرشاد ( پس از واقعه ترناب ) از هرات فرار و آهنگ راه عراق بسازداد ( ۸ ) .

دیگر از امرای بزرگ ترخانی که مسلماً با گوهرشاد بانو نسبت نزدیک داشته اند ، امیر محراب ترخان و امیر محمد بن محراب ترخان است که هر دو در آرامگاه گوهرشاد ( که در حیات خود برای دفن خویش و نزدیکانش ساخته بود ) مدفونند . و تاریخ در گذشت شخص اخیر ( ۸۴۴ هـ ) است .

### شاهرخ همسر گوهرشاد

شاهرخ ، فرزند امیر تیمور گورکانی بسال ۷۷۹ هـ متولد و در ۲۰ سالگی بحکومت خراسان منصوب گردید ( ۹ ) و در سال ۷۹۹ امارت مازندان و هرات و خراسان تا حدود هندوستان بوی مفوض شد ( ۱۰ ) . و تا هنگام فوت تیمور ( ۸۰۷ هـ ) بدین سمت باقی بود .

وی در سال ۸۰۹ تمام شمال ایران و در سال ۸۱۱ ماوراء النهر و در سال ۸۱۷ فارس در سال ۸۱۹ کرمان و بسال ۸۲۳ آذربایجان را جزو متصرفات خویش ساخت (۱۱) و با الملك الظاهر پادشاه مصر و شام روابط دوستانه برقرار نمود و سفیری بدربار شاهرخ آمدونینج جلد کتاب که منجمله تفسیر امام فخر رازی بود با خود به هدیه برد .

شاهرخ پادشاهی ستوده خصال و متعبد بود و همواره از روی اخلاص و نیاز بملازمت درویشان و گوشه نشینان میشتافت هرات چنانکه دیدیم ، قبلا (یعنی تا سال ۷۸۴ هـ) توسط غیاث الدین بیرعلی اداره میشد و در این سال تیمور، غیاث الدین را با اقرار بامقید ساخت و همراه خود به ماوراء النهر برد و در سال ۷۸۵ دست قضا و زمانه حیات آنان را در نوشت (۱۲) .

شاهرخ قبل از حکومت خراسان بیشتر اوقات را در ملازمت پدر میگذراند (۱۳) ولی پس از انتصاب بامارت خراسان و توابع آن (که خود کشوری پهناور بوده است) رحل اقامت در هرات افکند و برای شهرهای تابعه حکمی تعیین مینمود .

اتفاقاً در اولین سال انتصاب وی بامارت خراسان (۷۹۹ هـ) ، تولد بایسنغر از گوهرشاد آغا بطالع جوزا اتفاق افتاد (۱۴) .

شاهرخ را دو حرم بوده گوهرشاد بیگم و سلطان بیگم (۱۵) و معلوم نیست کدام يك را قبل از دیگری بازدوج در آورده است . از اینکه الغ بيك بزرگترین فرزند شاهرخ است و بطن قوی مادرش ، گوهرشاد نبوده ، میتوان حدس زد که اولین همسر شاهرخ ، همان سلطان بیگم بوده است که الغ بيك از وی در جمادی الاولی سال ۷۹۶ هـ یعنی هنگامیکه پدرش شاهرخ ۱۷ ساله بود ، بدنیا آمد .

در دائرة المعارف اسلامی (ص ۲/۵۱۳) مادر الغ بيك را گوهرشاد نوشته است ولی چون ما بواسطه شواهدی ترجیح دادیم ابراهیم سلطان از بطن گوهرشاد بوده باشد و قاعده ممکن نیست دو مولود که در یکسال بفاصله چهار ماه بدنیا آمده باشند از یکزن باشند لذا الغ بيك را از حرم دیگر شاهرخ دانستیم و نوشته دائرة المعارف چون بدون ذکر مأخذ میباشد ظاهراً مستند بشهرت همسری گوهرشاد با شاهرخ بوده ، بدون توجه بتعداد زوجات وی .

ولی از اینکه تولد ابراهیم سلطان فرزند دیگر شاهرخ در شوال همین سال ۷۹۶ (یعنی پنج ماه پس از تولد الغ بيك) واقع گردیده (۱۶) و مسلماً از همسر دیگر شاهرخ (و طبق حصر صاحب روضات قهراً از) گوهرشاد بوده است ، باید گفت فاصله زیادی بین این دو وصلت نبوده است .

فاضل محترم آقای مولوی که مطالعات مبسوطی در تاریخ تیموریان دارند معتقدند که شاهرخ بیش از دو همسر داشته و صاحب روضات الجنات (که در این دو نفر محصور

دانسته ( باشتباه رفته است . چه اینکه شاهرخ ( طبق مدرکی که ایشان دیده اند ) بایوه عمر شیخ که در شیراز حکومت داشته و بنام ملکت بیگم بوده است ازدواج کرده و سیورغتمش از وی بدنیا آمده است .

گرچه تنها باینکه نام ملکت بیگم با اسم معروف دوهمسر نامبرده شاهرخ متفاوت است نمیتوان قول صاحب روضات را که متقارب آن عصر میزیسته و دسترسی بمدارک کتبی و شفاهی داشته و در تاریخ تیموریان بقول همگان مسلم عصر خوش بوده است ، رد کرد خاصه که نام سلطان بیگم با ملکت بیگم ( یا ملکه بیگم ) با احتمال قوی یکی است .

بهر حال خواند میر ، اولاد ذکور شاهرخ را از دو همسرش ، هفت نفر مینویسد : میرزا الخ بیگ ، میرزا ابراهیم ، میرزا بایسنغر ، میرزا سیورغتمش ، میرزا محمد جوکی ، جان اوغلان ، باردی . که دو تن اخیر در صغر سن روی بعالم آخرت آوردند . و میرزا بایسنغر و میرزا ابراهیم سلطان و میرزا جوکی نیز در حیات پدروفات کردند ( ۱۷ ) .

بنابراین از اولاد شاهرخ جز الخ بیگ و سیورغتمش پس از وی نماندند . منتهی از آن سه که در حیات پدر درگذشتند ، فرزندان باقی ماند که هر یک در زمان شاهرخ و از آن پس حکومت محلی را عهده دار بودند .

شاهرخ دودختر نیز داشته است که یکی زن میرزا محمد جهانگیر بوده ( ۱۸ ) و آن دیگر ( ظاهراً ) مریم سلطان باشد که در گنبد مقبره گوهرشاد مدفون است ( ۱۹ ) .

از میرزا ابراهیم سلطان یک پسر مانده بود بنام میرزا عبدالله که هنگام وفات شاهرخ حاکم شیراز بود . و میرزا سیورغتمش را دو پسر بوده است : میرزا سلطان مسعود و میرزا قراجار .

میرزا بایسنغر ( که درباره وی بعداً با جمال سخن خواهیم گفت ) نیز سه پسر داشت میرزا علا الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا بابر ( با کنیه ابو القاسم )

فرزندان شاهرخ غالباً دارای کمالاتی بوده اند و چون نظر ما آگاهی مختصری از زندگی گوهرشاد و وابستگان اوست ، دو تن از آنان را که ظاهراً از بطن وی اند و بهر وادب فارسی خدمت شایانی کرده اند یاد میکنیم .

این دو نفر بایسنغر و میرزا ابراهیم ( یا ابراهیم سلطان ) اند که بحسن خط و سایر کمالات ممتاز بوده اند .

بایسنغر بسال ۸۰۲ هـ متولد و در ۸۳۷ در سن شباب درگذشت . وی از شاهزادگان خوش طبع و هنرمند و هنر پرور بوده است که در خط شاگرد شمس الدین محمد بوده و خود نیز در خط ثلث سرآمد خطاطان محسوب میشود .

بایسنغر شعراء و فضلاء و خطاطان و نقاشان را حمایت میکرد و مشمول عطایای فراون خود قرار میداد

معروف است که برای کتابخانه شخصی وی بیش از چهل خطاط و مذهب معروف ، بسر پرستی مولانا جعفر تبریزی معروف بجعفر بایسنغری که از شاگردان میر عبدالله بن میر علی است ( ۲۰ ) ، بکار نسخه نویسی و تذهیب کتب میپرداختند . و از انعامات شاهانه بایسنغر (علاوه بردستزدمقرر) برخوردار میشدند . ترتیب شاهنامه و الحاق مقدمه معروف بایسنغری بر آن بوسیله همین شاهزاده هنرپرور صورت گرفت است (۲۱) .

تاریخ تدوین شاهنامه و الحاق مقدمه مفید بایسنغری بآن در سال ۸۲۹ حصول یافت (۲۲) .

از آثار هنری این شاهزاده ، کتیبه (پیش طاق ایوان مقصوره ) مسجد گوهرشاد در مشهد مقدس و اوراقی از قرآن بسیار نفیس دستخط وی است که از شاهکارهای هنر خط نویسی است و اکنون چند برك آن در تالار نفائس کتابخانه وموزه آستان قدس رضوی و يك برك در کتابخانه سلطنتی و يك برك در موزه ایران باستان (تهران) و اوراق یا قطعائی از آن نزد اشخاص یادرموزه های خارج ایران زینت بخش آثار اسلامی است .

بایسنغر ظاهرأ چند قرآن نوشته است (۲۳) ولی قرآنی که مورد نظر ماست از نفائس هنری عالم نوادر روزگار بشمار میرود .

این قرآن که طول هر صفحه آنرا دوزرع و نیم و عرض آنرا يك ذرع و دو گره ( = ۱/۲۲ × ۲/۵۶ متر) نوشته اند (۲۴) بخط ثلث بسیار زیبا است که ظاهراً بعداً تذهیب شده است (۲۵) .

محمد تقی خان حکیم در گنج دانش (که جغرافیای توصیفی ای از بلاد ایران است) ضمن توصیف شهر قوچان درباره پیدایش این قرآن مطالبی نوشته است که مناسب است خلاصه آنرا یاد آور شویم :

از مشاهد معظمه در قوچان مزار سلطان ابراهیم پسر حضرت رضا است (۲۶) که بقعه و بارگاه و ایوان و صحن و مسجد عالی دارد. اصل بنیاد اولی این بنا را سلطان محمد خوارزمشاه نهاده و چون قبه و بارگاه را بانجام رسانید ، قبل از عمارت ایوان و صحن و سایر ملحقات آن خیر هجوم تاتار اشتها ریافت و ساختمان بقعه ناتمام ماند و در قرون بعد بتدریج کلاس ساختمان مزار با تمام رسید ....

بعضی از اوراق قرآن کریم بخط بایسنغر بن شاهرخ گورکانی در این امامزاده دیده میشود که طبق منقول چون نادرشاه شهر سمرقند را فتح نموده و مسخر ساخت ، مردم وحشی

که از لشکریان و همراهان رکابی بودند این قرآن خط میرزا بایسنقر را که بر سر قبر امیر تیمور گورکان بود برداشته اوراق آنرا مثلثی و پنهان ساختند. و چون نادرشاه افشار این قضیه را شنید امر کرد اجزای آن قرآن را ازدست مردم بگیرند و جمع آوری نموده جلد کنند، رؤسای ایلات و اکراد قوچان که در اردوی نادر بودند این مطلب را شنیده مقدار کثیری از اوراق پراکنده و جزوه های آن گوهر نایاب را بدست آورده چون کاغذ عطاری بهم پیچیده شکسته و بسته خورد خورد در میان جهاز اشتران و پالان اشتران مستور ساخته به قوچان آوردند و در آنجا از ملاقه ژنده بیرون آوردند. اینست که اوراق آن کلام الله غالباً خورد خورد و شکسته و پاره است).

آقای نخجوانی پس از نقل این قسمت از مرحوم حکیم مینویسند (۲۷): بعداً در قوچان چندین ورق از آن قرآن که اغلب پاره شده و قطعه قطعه بود پیداشده در همین امامزاده گذاشته اند و مرحوم شاهزاده محمد هاشم میرزا افسر که در سال ۱۳۳۱ هجری قمری سمت ریاست معارف خراسان را داشته در نتیجه مطالعه کتب کتابخانه آستان قدس رضوی باین گنج گرانها اطلاع یافته سفری به قوچان نموده و در آنجا بقصد تعمیر بقعه مشغول معاینه و خرابی عمارت بقعه امامزاده شده ضمن بررسیها و کاوش از زیر خرابه ها صندوق شکسته ای بیرون میآید که در توی آن مقداری از اوراق قرآن بایسنقری بوده. متأسفانه اغلب آنها شکسته بسته و پاره پاره شده و بعضی قسمتهای آن در اثر مروریام ضایع و پوسیده شده بود مراتب را بمرکز اطلاع داده و تقاضا میکنند که دستور دهند اوراق نامبرده تحویل گنجینه آستان قدس رضوی گردد.

پیشنهاد وی عملی و تمام آن اوراق تحویل گنجینه آستان قدس گردید و از بین آن اوراق هفت ورق سالم بدست آورده که مرتب و تذهیب کاری آن مرمت شده در معرض تماشا گذاشته اند. و قبل از بدست آمدن این صندوق خود آستانه پنج ورق دیگر از قرآن مزبور بدست آورده بود که فعلاً آنها زینت بخش موزه و کتابخانه آستان قدس رضوی میباشد. معروف است نادرشاه افشار این قرآن را در تخت روانی گذاشته روی آن روپوشی از ترمه کشیده با کمال عظمت و جلال در یورشها و فتوحات بلاد پیشاپیش اردو میبردند.

باری بایسنقر پس از استقرار شاهرخ بر ادبیکه سلطنت، حکومت استرآباد و ضمناً امارت دیوان یافت (۲۸) ولی بیشتر در هرات نزد پدر میزیست و چون در خوردن شراب افراط میکرد در عنفوان جوانی بسن ۳۷ سال و ۴ ماه در هرات در گذشت (جمادی الاولی سال ۸۳۷) (۲۹) و در گنبد آدامگاه گوهرشاد که جنب مدرسه خویش در هرات ساخته بود مدفون گشت (۳۰). و چون خبر فوت بایسنقر به سمرقند رسید میرزا الغ بیگ جهت اقامت مراسم تعزیت بداد السلطنه هرات شتافت.

شاهرخ پس از مراسم سوگ وی مناسب او را پسر ارشدش میرزا علاء الدوله تفویض نمود و جهت دو پسر دیگری میرزا سلطان محمد و میرزا با بر مواجب و مرسوم تعیین فرمود .

اما ابراهیم سلطان پسر دیگر شاهرخ که از بطن گوهرشاد بوده است و پسن ، ارشد اولاد شاهرخ (۳۱) مدت ۲۵ سال (از سال ۸۱۷ هـ) در شیراز حکومت داشته و در سال ۸۳۵ هـ مصادف با فوت بایسنقر درهرات وی را پسر ددارالملک شیراز متولد شد و بمیرزا عبدالله موسوم گشت (۳۲)

ابراهیم سلطان مدتی نیز پس از فوت غیاث الدین ملک شاه در خوارزم که امیری خیر و نیکو خصال بود امارت خوارزم یافت (۳۳).

این شاهزاده نیز بحسن خط مشهور است . وهم اکنون قرآنی بخط نسخ بسیار عالی از دستخط وی در موزه نفاس کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است

سلطان ابراهیم در شوال ۷۹۶ هـ متولد و در شوال ۸۳۷ هـ درگذشت . وی در خط شاگرد پیرمحمد است و خطی اقاوت را تقلید میکرد .

هنگام حکومت فارس (از سال ۸۱۷ تا ۸۳۷ هـ) مدرسه ای در شیراز ساخت که خود حاکی اذانتش پروری اوست .

این شاهزاده با کمال از ممدوحین شرف الدین علی یزدی است (۳۴).

### گوهرشاد پس از فوت شاهرخ

شاهرخ پس از ۴۳ سال سلطنت در ذیحجه سال ۸۵۰ در شهر ری درگذشت و فوت وی سبب ماجرائی برای گوهرشاد شد که بهتر است جریان را از قلم خواند میر نقل کنیم :

هنگام فوت شاهرخ از شاهزادگان غیر از میرزا ابوالقاسم بابر پسر میرزا بایسنقر و میرزا عبداللطیف پسر میرزا الغ بیگ و میرزا خلیل سلطان نبیره دختری خاقان مغفور کسی در اردوی همایون نبود .

گوهرشاد آغامتمدی نزد میرزا عبداللطیف فرستاد و پیغام داد مناسب آنکه تو خلائق را دستگیری کنی . وی پس از استماع واقعه سرعت یارو شتافت و روز دیگر با فوجی از اصحاب تهور که مخصوصان او بودند رایت عزیمت بصوب خراسان برافراخت و میرزا خلیل سلطان نیز ملازم موکب بباری شد .

ملازمان آن دوشاهزاده در اردو بازار که در رهگذر واقع بود دست بغارت بر آوردند و غبار فتنه در هیجان آمد ولی میرزا عبداللطیف با تنبیه عده ای ، آشوب را خوابانید ،



وقاصدی نزد پدر در سمرقند فرستاد و روز سوم نعلش را در محفه‌ای نهاده بصوب خراسان حرکت کرد .

بعد از قطع يك دو منزل ، جمعی از مردم شریر جاهل بشاهزاده رسانیدند که مهدعلیا گوهرشاد آغا با امرای ترخانی اتفاق نموده قصدغوری دارد . و چون شاهزاده ازنشانه جنون بهره‌ای تمام داشت و وفور محبت جده را نسبت بمیرزا علاء الدوله (پسر ارشد بایسنغر که آن زمان درهرات میزیست) میدانست ، این سخن را باور نموده بمیان خواری و سمنان درسرخ ذیحجه سال مذکور جهات مهدعلیا و ترخانیان را بیاد غارت و تاراج داد و اذهر کس که ایمن نبود او را بند فرمود .

از جناب امیر علیشیر استماع افتاد که میرزا عبداللطیف در غارت اسباب گوهرشاد بمرتبه‌ای مبالغه نمود که چون کوچ واقع شد آن جناب الاغی نیافت که سوار شود . عصائی بدست گرفته پیاده قدم در راه نهاد . در آن حال یکی از نوکران امرای برلاس بدانجا رسیده اسب خویش را پیش کشید تا عفت شعار سوار شد .

باری عبداللطیف در طی راه شهر دامغان را که عاصی شده بودند بتصرف در آورد و بیاد غارت داد ولی در سمنان شنید که میرزا بابر (پسر دیگر بایسنغر و نواده گوهرشاد) به جرجان شتافته و بر سریر پادشاهی تمکن یافته است .

وی بسرعت از راه سبزوار به نیشابور روان شد . و در آنجا شنید که میرزا علاء الدوله ( پسر دیگر بایسنغر) ابواب خزائن شاهرخ گشاده و قوچی از سرداران سپاه او بمشهد آمده اند .

شاهزاده عبداللطیف از غایت غرور بدان خیر التفات نفرموده و در نهایت غفلت سلوک میکرد تا صورت گرفتاری او روی نمود .

تفصیل این اجمال آنکه هم در آن روز که درری واقعه خاقان سعید اتفاق افتاد گوهرشاد آغا قاصدی بسرعت بهرات فرستاد و کیفیت حال را اعلام داد . میرزا علاء الدوله که در آن بلده حاکم بود چون آن خبر شنید ، امراء و ارکان دولت را در خلوت طلبیده بمشورت پرداخت . و بنا بر این شد که اطاعت میرزا الخ بیک (عموی خود و پسر شاهرخ) نموده و با فرستادن تحف و هدایا و تقدینه استرضای خاطر عم بزرگوار نماید . اما بعد از رسیدن خبر که میرزا عبداللطیف نسبت بگوهرشاد شیوه بیحرمتی ورزیده علاء الدوله بر آشفت و بخیال استقلال افتاد .

قلعه اختیارالدین را (که حصنی منیع در نزدیکی هرات بوده است و خزائن سلطنتی

در آنجا حراست میشده ) در اختیار گرفته ابواب خزائن بر گشود و لشکریان را بیدریغ ببخشید . آنگاه جمعی از دلیران لشکر را به مشهد فرستاد این جمع که خبر بی سرو سامانی اردوی شاهزاده عبداللطیف را شنیدند به فتح امیدوار گشته بسوی نیشابور راندند و ناگاه در اردوی عبداللطیف تاخته گوهرشاد آغا و امرای ترخانی را از میان اعداء بیرون آوردند و در موضعی مناسب صف قتال آراستند میرزا عبداللطیف که تازه از خواب برخاسته بود صف آرائی کرده و خود حمله‌های پیاپی نمود در این اثنا اسبش بسر درآمده بزمین افتاد و جمعی او را گرفته و اردویش را غارت نمودند

بعد از آن امرای لشکر در ملازمت‌نمش شاهرخ و مراقبت گوهرشاد آغا عازم هرات گشتند و میرزا علاء الدوله تاسعدآباد جام با استقبال آمده پدیدار جدّه خود دیده روشن ساخت و آنگاه دستور داد میرزا عبداللطیف را بدرگاه آورده او را مخاطب ساخت و گفت نسبت بوالده خود چرا بیحرمتی کردی میرزا عبداللطیف جواب داد که من بد کردم جفا دیدم تونیکه کن تا وفایی . علاء الدوله وی را عفو نموده تحت الحفظ به هرات روان ساخت و در قلعه اختیارالدین محبوس نمود .

پس از ورود به هرات جسد شاهرخ را در مدرسه گویشاد آغا بخاک سپردند و چند روز بخت‌مات کلام و اطعام خواص و عام و فقرا و ایتام پرداخت (۳۵).

### مال کار گوهرشاد

این بانو در حیات همسر تاجدارش شاهرخ میرزا در کمال عزت و احترام میزیست چه علاوه بر احترامی را که يك شهبانو بر خود دار است ، بواسطه بلندی همت و سخاوت طبعی و آثار خیریه خود ، شهرت و معروفیتی همراه با توقیر و ذکر جمیل در اکناف پیدا کرده بود .

گوهرشاد در امور سیاست نیز بی مداخله نبود . چه اینکه میرزا محمد جوکی بهادر پسر کوچکتر شاهرخ بسعایت همین بانو از مداخله در کارها برکنار بوده است و همین بی‌مهری پدر نسبت بوی سبب شد که در جوانی در گذشت و در گنبد مدرسه مهدعلیا گوهرشاد آغا در جوار برادرش میرزا بایسنقر مدفون گردید (۳۶).

خواندمیرمینویسد : با آنکه خاقان سعید آثار شجاعت و مردانگی در جبین او معاینه مینمود و آن جناب همیشه در خدمت والد بزرگوار بسر میبرد و آن حضرت بولد نامدار لوازم اشفاق بجای میآورد ، اما بانوی عظمی گوهرشاد آغا مزاج شریف خاقانی را بحال خود

نمیگذاشت و پیوسته در قبح اعمال شاهزاده سخنان بعرض میرسانید ، لاجرم پادشاه ، میرزا محمد جوکی را در امور ملک و مال دخل نمیداد . . . بنا بر این مقدمه لشکر حزن و اندوه بر شهرستان بدن شاهزاده تاختن آورد و امراض متضاده عارض ذات شریفش گشت تا در سنه ۸۴۸ بنواحی سرخس مرغ روحش از قفس قالب پرواز کرد .

نیز چنانکه دیدیم وی در کار جانین میرزا عبداللطیف پس از فوت شاهرخ مداخله تام داشت و شاید ترس از نفوذ این بانو و احتمال تبانی وی با میرزا علاءالدوله سبب شد که عبداللطیف گوهرشاد را زندانی کرد .

و چنانکه خواهیم دید سرانجام بواسطه مداخلات وی در کار ملک و ملت و ترس مخالفان از نفوذ وی ، سلطان ابوسعید دستور قتل او را صادر کرد .

باری پس از روی کار آمدن میرزا علاءالدوله و استقرار گوهرشاد در هرات ، نفوذ و احترام این بانو مجدداً بوضع سابق برگشت . منتهی برسیدن خبر اسارت عبداللطیف بحضرت الغ بیک ، وضع هرات وخیم گشت . چه اینکه الغ بیک که بزرگترین فرزند موجود شاهرخ بود و سمرقند و ترکستان و بخشهای شرقی و شمالی کشور پهناور تیمور را در تصرف داشت ، از یکسو وجود رقیبی را که خود سرانه هرات را که دروازه ایران بود گرفته و داعیه استقلال داشت تحمل نمی توانست و از سوی دیگر فرزند خویش عبد اللطیف را در اسارت این رقیب میدید ، لذا بجهله بالشکری گران بعزم مصاف با میرزا عبداللطیف بصوب هرات شتافت .

پیداست علاءالدوله که تازه روی کار آمده و تدارکات کافی نداشت در مقابل الغ بیک که از دیر زمان (سال ۸۱۴ هـ) زمامدار ماوراءالنهر بود ، یارای مقابله نداشت . بعلاوه که بیشتر ارکان لشکر و کشور حس میکردند که با بودن الغ بیک که فرزند مهتر شاهرخ است نوبت به نوادهاش نخواهد رسید .

باری علاءالدوله بالشکری تا کنار آب مرغاب باستقبال لشکر عم خویش الغ بیک آمد ولی چون میرزا عبداللطیف فرزند الغ بیک در اسارت میرزا علاءالدوله بود و همچنین بمناسبت خویشاوندی قیمی بین کار بصلح انجامید .

علاءالدوله ، عبداللطیف را معزناً نزد پدرش فرستاد و الغ بیک پس از او گذاری بلخ بفرزند خود ، بصوب سمرقند باز گشت .

علاءالدوله که در این هنگام خیر نهضت و حرکت برادر خویش میرزا ابوالقاسم با برادر از جرجان بقصد خراسان شنیده بود با شتاب بمشهد شتافت و از آنجا لشکری بچنگ برادر ارسال داشت در اینجا نیز کار بصلح انجامید و قرار بر این شد که فاصله میان مملکت دو برادر ،

ولایت خبوشان (قوجان فعلی) باشد و بر این موجب عهد و پیمان بستند و میرزا علاءالدوله بهرات بازگشت و میرزا ابوالقاسم بابر به مازندان (۳۷) .

چندی از این واقعه نگذشته بود که فیما بین عبداللطیف و علاءالدوله تیره شد و لشکریان علاءالدوله قسمتی از متصرفات عبداللطیف را عرصه تاراج ساختند . استماع این خبر الخ بیگ را بر آن داشت که لشکر به خراسان کشد .

گرچه علاءالدوله مایل بصلح بود ولی دیر شده بود و در کنار ترناب ، تلاقی دو لشکر شد . علاءالدوله شکست یافت . چنانکه تامل در هیچ مکان توقف ننمود . و از آنجا بطرف اردوی برادر خود میرزا بابر در حرکت آمد و در خبوشان ( قوجان ) با برادر ملاقات کرد .

چون خبر واقعه ترناب بدار السلطنه هرات رسید ، گوهرشاد آغا باتفاق برادر خود امیر محمد صوفی ( که در غیاب علاءالدوله از طرف وی هرات را اداره میکرد ) و جمعی از بزرگان و ترخانان که با گوهرشاد و علاءالدوله بستگی داشتند ، راه عراق پیش گرفتند .

این زمان ، سلطان محمد پسر بایسنقر ، بر عراق و فارس سلطنت داشت و گوهرشاد هم بهمین مناسبت بدین ناحیه عزیمت نمود .

بدین طریق هرات و سایر نواحی خراسان ، در قبضه اقتدار الخ بیگ درآمد و گوهرشاد برای مدتی از شهر مورد علاقه خود دور گشت .

الخ بیگ در تعاقب دو برادرزاده خویش (علاءالدوله و ابوالقاسم بابر) تا نزدیکی بسطام شتافت . ولی از آنجا به خراسان برگشته و پس از واگذاری حکومت هرات بفرزند خود عبداللطیف بصوب سمرقند رهسپار گشت .

در مراجعت ، ( قرمود تا نمش پدرش شاهرخ را که در گنبد مدرسه گوهرشاد بخاک سپرده بودند ، برداشته بامواردالنهر بردند و در دارالملك سمرقند بمقبره تیمور دفن نمودند ) .

مقارن خبر بازگشت الخ بیگ ، میرزا ابوالقاسم بابر بمجمله ، شهرهای خراسان را تصرف نموده و جمعی از سپاه وی که مأهولتصرف هرات بودند آنجا را در محاصره گرفتند . عبداللطیف بناچار پس از پانزده روز سلطنت در هرات ، نیمه شبی راه عزیمت پیش گرفت و روی بامواردالنهر ( نزد پدر ) نمود . و بدین سان هرات بدست میرزا بابر افتاد . ولی زمینه برگشت گوهرشاد هنوز فراهم نبود . چه اینکه بین بابر و دو برادرش علاءالدوله ( که سابقاً سلطنت خراسان داشت ) و سلطان محمد ( امیر عراق و فارس ) بر سر تصرف هرات و خراسان جنگ‌گهائی در گرفت .

طی این وقایع نامی از گوهرشاد در میان نیست و گمان می‌رود وی پس از تصرف هرات در سال ۸۵۲ توسط نواده اش میرزا بابر باین شهر برگشته باشد یا با نواده دیگرش سلطان محمد (امیر عراق و فارس) که بخمال تصرف خراسان افتاده بود (۳۸) بهرات باز گشته باشد.

بهر حال هنگامی که جانشین الخ بیک (سلطان ابوسعید) هرات را تصرف کرد، گوهرشاد را در هرات می بینیم که در رتق و فتق امور مملکت دخالت داشته است و همین موقعیت سیاسی سبب ترس دشمنان وی گردیده بمرک این بانو منجر شد.

توضیح این اجمال آنکه میرزا عبداللطیف پس از ورود لشکر میرزا بابر به هرات بصوب سمرقند هزیمت نموده نزد پدر (الخ بیک) شتافت. الخ بیک وی را گرامی داشته حکومت بعض محال را باو وا گذاشت. ولی کم کم بین پدر و پسر تیره گشت و عاقبت کار بجنک کشید و در این جنک که عبداللطیف بر پدر چیره گشت، دستور داد وی را به تیغ بیداد از پای در آورند (رمضان سال ۸۵۳ هـ)

ولی بیش از شش ماه از این واقعه نگذشته بود که عبداللطیف نیز بتقاضای روزگار بقصاص خون پدر کشته شد. و سلطان ابوسعید بجای وی نشست.

سلطان ابوسعید نواده میرانشاه پسر تیمور است (فرزند میرزا محمد بن میرانشاه بن تیمور لنگ) که جوانی با حزم و تدبیر بود.

پدرش میرزا محمد هنگام وفات، وی را بپسر عم خود الخ بیک که بیداد روی آمده بود سپرد (۳۹). ابوسعید در کنف حمایت و رعایت الخ بیک بکسب دانش پرداخت و از این جهت بر اقران خویش فائق گشت. علاوه که جوانی زیبا صورت و بعکس مغول دارای ریشی انبوه که بر ابهت وی میافزود بوده است.

هنگامیکه الخ بیک باپسرش، عبداللطیف جنک داشتند، وی از فرصت استفاده کرده سمرقند را تصرف کرد، ولی پس از کشته شدن الخ بیک و روی کار آمدن عبداللطیف ابوسعید توسط وی زندانی شد.

ابوسعید پس از مدتی از زندان فرار کرده به بخارا رفت و بعد از کشته شدن عبداللطیف مملکت توران را در رخط فرمان خود در آورد (۸۵۴ هـ). و پس از وصول خیر فوت بابر میرزا (که در خراسان سلطنت داشت) شهرهای خراسان را مسخر ساخت (۸۶۱ هـ) و هرات را مرکز سلطنت خویش قرار داد. دامنه متصرفات وی از طرفی ترکستان و از سوی دیگر تا مازندران بسط یافت و برای مدتی تا حدود آذربایجان جزو قلمرو حکومت وی قرار گرفت (۴۰)

و این معالک در دوران وی باوج سر سیزی رسید (۴۱). ولی بالمآل چنانکه خواهیم دید، درسال ۸۷۳ هـ ضمن جنگی که با امیرحسن ترکمان نمود اسیرگردیده بقصاص خون گوهرشاد بساط حیاتش برچیده شد (۴۲).

برای روشن شدن ماجری ناگزیریم اجمالی از اوضاع هرات راتا استقرار ابراهیم برادریکه سلطنت خراسان بازگونیائیم. چه در همین تحولات است که گوهرشاد آغا کشته میشود و عاقبت خون این بانو گریبانگیر کشته گشته بخواری کشته میگردد.

پس از درگذشت بابر میرزا درسال ۸۶۱ هـ، ارکان دولت وی پسرش میرزا شاه محمود را که یازده ساله بود بر سریر جهانبانی نشاندند. و از جانب او والیانی برای شهرهای خراسان گسیل داشته و شاه محمود را پس از ده روز از مشهد بصوب هرات حرکت دادند.

میرزا ابراهیم فرزند میرزا علاء الدوله (۴۳) که قبلا در حبس عمومی خویش بابر میرزا بود از موقعیت استفاده کرده باتفاق بعضی امرای ترخانی در کنار آب مرغاب لشکری جمع و بقصد هرات حرکت نمود.

گوهرشاد نظر بلطفی که نسبت بهر دو نواده اش (میرزا ابراهیم و شاه محمود) داشت، واسطه صلح گردیده و (آغا ترکان شاه را که در سلک نوکرانش بود جهت تمشیت آن مهم بارودی میرزا ابراهیم فرستاد).

اما قبل از انجام این مهم زمره ای از مردم فتنه جوی خاطر نشان امیر شیرحاجی (که همه کاره شاه محمود بود) کردند که شدت مودت مهد علیا بمیرزا ابراهیم و پدرش میرزا علاء الدوله چون آفتاب روشن است و وفورا خلاص و دولتخواهی امرای ترخانی نسبت بانیر عظمی امری است مقرر. لاجرم تدبیری میباید اندیشید که سررشته اختیار از قبضه بیرون نرود. بنابراین امیر شیرحاجی ضمن دعوتی از امرای ترخانی در باغ زاغان، دستور داد همه را بقتل آوردند و مهد علیا گوهرشاد آغا را فرمود در مدرسه شاهرخ که در برابر قلعه اختیارالدین بود تحت الحفظ قرار دادند.

چون خیر نزدیک شدن لشکر میرزا ابراهیم به هرات مسموع شد، امیر شیرحاجی بقله تیره تو و شاه محمود بطرف مشهد فرار کردند و هرات بدون سرو سالار دستخوش فتنه اغتشاش گردید.

گوهرشاد که عمری در تحولات سیاسی گذرانده بود این بار نیز هرات را پسرا نگشت تدبیر از تطاول فتنه آشرا نجات داد.

قاضی قطب الدین احمد امامی باستصواب این بانو قلعه شهر را مضبوط ساخت و موکلان و مستحفظان بر دروازه ها گماشت و فرمود تا مانندی نداد در داد که هیچ آفریننده دست تطاول بچنانب رعایا دراز نکند و پای از حد خود فراتر نهد.

بالاخره سلطان ابراهیم در رجب سال ۸۶۱ هـ به هرات آمد و چنانکه دیدیم رقیبش شاه

محمود به مشهد فراری گردید . **و الله اعلم بحقائق هذه المسئلة**

ولی همان روز که سلطان ابراهیم هرات را تصرف کرد ، خبر لشکرکشی سلطان ابوسعید به هرات مسموع گردید و در شعبان همین سال ابوسعید هرات را متصرف شد و میرزا ابراهیم فراری گشت .

این زمان قلعه اختیارالدین ( که حصنی منیع بود و مهمات و خزینه در آنجا حفاظت میشد ) توسط مولانا احمد یساول که از طرفداران میرزا ابراهیم بود ایستادگی میکرد . سلطان ابوسعید که از مقاومت کوتوال قلعه اختیارالدین غضبناک شده بود ، روز دیگر از شهر بیرون آمده و با مهد علیا گوهرشاد آغا ( که در یکی از باغهای خارج شهر میزیست ) ملاقات نمود و خود باغ زاغان را محل اقامت ساخت و اعلام اهتمام بفتح قلعه اختیارالدین بر افراخت . اما چون آن حصار از کمال استواری قابل نفوذ نبود و در آن زمان بمردان کاری و اسباب و ادوات حصار داری مشحون بود فائده ای از جنگ حاصل نگردید .

در این اثنا جمعی از مفیدان فتنه انگیز بعرض سلطان سعید رسانیدند که معتمدان میرزا سلطان ابراهیم پیوسته بقبه علیه مهد علیا گوهرشاد آغا میآیند و اخبار تحقیق نموده باز میگردند . و ایضاً ایلچی که از نزد سلطان سعید جهت آوردن امیر شیر حاجی بقلعه تیره تو رفته بود باز آمده عرض نمود که امیر مشارالیه میگوید که با وجود قتل امرای ترخانی ، مادام که گوهرشاد آغا در سلك احیاء انتظام داشته باشد من بملازمت نمی توانم رسید . بنابراین دو مقدمه میرزا سلطان ابو سعید در نهم ماه مبارک رمضان بقتل آن بلیقیس زمان فرمان داد و این واقعه شنیعه خالی بود که بردیده دولت آن پادشاه ستوده خصال ظهور نمود (۴۴).

در روضة الصفا مینویسد : بواسطه وسوسه جمعی از شیاطین الانس در نهم ماه رمضان سنه مذکوره ( ۸۶۱ هـ ) آن ملکه راشهید کردند و منزل و مقام آن بانوی کبری را غارت عام کردند (۴۵).

همان طور که خواندمیر نوشته است ، قتل گوهرشاد لکه سیاهی بر صفحه درخشان سلطنت سلطان ابوسعید بود و چنانکه خواهیم دید بالمال خون گوهرشاد دامنگیری شده ازاریکه سلطنت در افتاده بساط عمرش در جوانی بر چیده شد .

واقعه قتل گوهرشاد تأثیر عمیقی در مردم متدین زمان خود گذارد . چه اینکه آثار خیریه و وصلات و مبرات او دستگیری از ضعفها و جلوگیری از تندروی و آدمکشی بعضی امرا

و بالاخره گوشه گیری و تنسکی که این بانو در آخر اختیار فرموده بود، جایی در دلها باواختصاص داده بود که با قتل فجیع وی قلوب عامه را جریحه دار ساخت.

مردم که از ترس عمال دولت نتوانسته بودند سوگ این بانوی شایسته را پبای دارند چشم انتظار فرصتی برای اظهار اسف و تعزیت او بودند خوشبختانه این انتظار دیری نپائید چه اینکه سلطان ابوسعید سفری بعزم منکوب کردن اولاد میرزا عبداللطیف که در بلخ مدعی سلطنت بودند بآن سامان نمود و زمستان را در بلخ گذرانید.

میرزا ابراهیم (نواده گوهرشاد) که در زمان اقامت ابوسعید در هرات بولایت خواف و باخزر اوقات میگذرانید چون خبر رفتن وی را به بلخ شنید امیر احمد ترخان را از جانب خود به هرات فرستاده وی هرات را بلا مانع تصرف کرد (وعید اضحی جهت ترویج مهد علیا بساط تعزیت مههد گردانید (۴۶) .

بعد از مراجعت سلطان ابوسعید به هرات ، باز ذکر جمیل گوهرشاد از زبانها نمی افتاد و تذکر خیرات و مبرات وی از یاد مردم نمیرفت . حتی گاهی مشافهت جریمة قتل این بانو گوشزد ابوسعید میگردد .

چنانکه روزی سید ابراهیم معروف به صدرالدین قمی که نقوذ و اعتباری در هرات داشت بعنوان اعتراض بسلطان ابوسعید گفت : نمی دانم که آن پیر زال فقیر چه گناه کرده بود که در ماه مبارک رمضان او را بقتل رسانیدند (۴۷) .

بالاخره دست مکافات روزگار گریبان سلطان ابوسعید را گرفت و بد انسان که کشته بود بزاری کشته شد .

اجمال قضیه بدین قرار است که سلطان ابوسعید پس از بسط نفوذ خویش در خراسان و ماوراءالنهر ، بقصد عراق و فارس و کرمان و آذربایجان که در تصرف اوزون حسن (= امیر حسن بیك) رئیس ترکمانان قره قوینلو بود از خراسان بیرون شد و در یکی از جنگهای بین دو گروه ، لشکر سلطان ابوسعید در محاصره خوار بار واقع گردیده دچار قحطی گردید .

ابوسعید که تا قرا باغ پیش رفته بود بناچار عقب نشینی کرد و لشکر ترکمان وی را تعقیب نموده در نزدیکی میانه اسیرش نمودند و پس از سه روز اسارت، اوزون حسن وی را بدست میرزا یادگار محمد (پسر سلطان محمد بن بایسنغر) سپرد و او با انتقام خون جدۀ خویش (گوهرشاد آغا) بحیاتش خاتمه داد .

جلال الدین دوانی ماده تاریخ ذیل را برای سال هلاک ابوسعید بنظم آورده است:

سلطان ابوسعید که در فرخسروی چشم سپهر پیر چو اونوجوان ندید



الحق چنان بکشته بگشت او که کشته بود تاریخ سال (مقتل سلطان ابوسعید)

۸۷۳ هـ (۴۸)

### آثار گوهرشاد

(گوهرشاد آغا بصفت عفت و نضت اتصاف داشت و همواره همت عالی بر تعمیر بقاع خیر و اشاعه مبرات می گماشت . از آثار او در شمال دارالسلطنه هرات ، مدرسه و مسجد جامع است در غایت زیب و زینت . و در مشهد مقدس رضوی نیز مسجد جمعه در کمال تکلف ساخته و مستقالات خوب و اسباب مرغوب بر این بقاع وقف نموده) (۴۹)

ساختمان مسجد گوهرشاد در مشهد بسال ۸۱۲ هـ آغاز گردیده و بنای آن تقریباً ۱۲ سال بطول انجامید و تحت نظر قوام الدین معمار شیرازی پایان یافت (۵۰).

این بنا اقدم ابنیه موجود شهر مشهد (با استثنای حرم مطهر رضوی) است . چه اینکه مسجد شاه ، در سال ۸۵۵ و مدرسه یوسف خواجه ( معروف به دو در ) در ۸۴۳ ساخته شده است .

معمار و مهندس مسجد و خانقاه و مدرسه گوهرشاد بیکم در هرات و مسجد جامع وی در مشهد ، استاد قوام الدین شیرازی طیان بوده است که در آن عصر معمار بزرگ و نامدار خراسان بشمار میرفته و بدربار شاهرخ منتسب و در سلك هنروران نامی هرات قرار داشته .

عبدالرزاق سمرقندی مینویسد (۵۱) : استاد قوام الدین معمار شیرازی که در بنائی اعجوبه روزگار بود غره شعبان رحلت نمود و از جمله عمارات که بمعماري آن قیام نمود مدرسه جامع مهد علیا گوهرشاد آغا است) .

بنای مسجد گوهرشاد چنانکه در کتیبه بیرون ایوان مقصوره بخط بایستغرمیرزا تصریح شده است ، در زمان شاهرخ بسال ۸۲۱ انجام یافته . ولی ظاهراً تا چند سال بعد کارهای نیمه تمام مسجد ادامه داشته است .

در مطلع السعدین مذکور است که : در شعبان این سال (۸۲۱ هـ) شاهرخ از هرات بقصد مشهد آمد ... پیش از این مهد علیا گوهرشاد آغا مسجد جامعی در جوار قبۀ حضرت امام علیه السلام بنا نهاده بود در غایت تکلف و تزین در این ایام نزدیک با تمام رسید و آن عمارت با لطافت در نظر حضرت خاقان سعید بنهایت مستحسن نمود

و قننامه جامع گوهرشاد نیز که در سال ۸۲۹ هـ نوشته شده و شامل حدود مسجد و تعیین

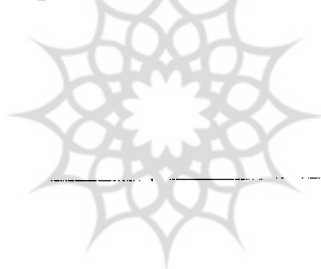
تولیت وموقوفات ونحوه تصرف آنست ، گواه دیگری ازتمامت مسجددرسالهای بعد از ۸۲۱ میباشد(۵۲).

ناگفته نماند که بیشتر تزیینات وکاشی کاریهای موجود مسجد گوهرشاد در زمان صفویه صورت گرفته است وتاریخ کتیبه ها که حاکی ازانجام آن درسالهای ۱۰۵۳ و ۱۰۸۷ و ۱۱۱۱ و بعد از آنست مؤید این مقال است (۵۳).

ازشاهکارهای هنری این مسجد چهار ایوان و دو گلدسته و گنبد است که دهنه ایوان مقصوده آن (که درقبله مسجد واقع است) دوازده ذرع و ارتفاع آن ۲۵ ذرع ونیم وطول آن سی و چهار ذرع میباشد .

ارتفاع گنبدی که در وسط آن واقع شده است ۴۱ ذرع و ارتفاع هر یک از گلدسته ها ۴۱ ذرع میباشد (۵۴).

نیز از شاهکارهای تزیینی مسجد کتیبه دوره ایوان مقصوده بخط ثلث جلی از بایستغرو کتیبه فوقانی دوره صحن مسجد بخط زیبای محمد رضا امامی است.



۱- صفحه ۸

۲- ایران شهر ۱۱۴۳۰ . خیابان تألیف فکری سلجوقی

۳- دائرة المعارف مصاحب ص ۱۱۱۷۵

۴- مثلا در روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ؛ شاهزاده عبداللطیف ، بیکم (= گوهرشاد) وترخانیان را غارت عام کرد . نیز در حبیب السیر ضمن پیغام امیر شیر حاجی بسطان سعید ؛ باوجود قتل امرای ترخانی مادام که گوهرشاد آغا در سلك احیاء انتظام داشته باشد، من بملازمت نمی توانم رسید .

۵- ایران شهر ۱۱۴۳۰

۶- ر. ک طبقات سلاطین اسلام استانلی پول

۷- حبیب السیر ۳/۳۸۹

۸- حبیب السیر

۹- حبیب السیر ۳/۵۵۳ ، ولی در کتاب سلاجقه تصوفیه بجای خراسان ، آذربایجان

نوشته است .

۱۰- خیابان . روضات الجنات اسفزاری ۲/۴۶ و حبیب السیر ص ۳/۴۶۸

- ۱۱ - حبيب السیر ۳/۳۸۹ . ولی در طبقات سلاطین اسلام امارت وی را درهات از قبل از تیمور تا سال ۷۹۱ هـ مینویسد که با تصریح خواند میباید آنرا سهوالقلم ناسخ دانست.
- ۱۲ - از سلاجقه تا صفویه . روضة الصفا . حبيب السیر ۳/۵۵۳
- ۱۳ - روضات الجنات
- ۱۴ - روضات الجنات
- ۱۵ - اتفاقاً ازدواج این دو شاهزاد نیز در یکروز واقع گردید ، شرح عروسی مجلل ایشان را در حبيب السیر (۳/۵۲۸) به بینید
- ۱۶ - حبيب السیر ج ۳
- ۱۷ - حبيب السیر
- ۱۸ - خیابان
- ۱۹ - اما الغ بیک و امتیازات علمی و مخصوصاً خدمتی را که از راه زیچ معروف بناموی بعالم علم نموده است مجالی و مستمر میخواهد ولی اشاره باین زیچ که بر مبنای رصد خانه سمرقند که بسال ۸۳۰ با مر الغ بیک بنا شد ، بی مناسبت نیست .
- در زیچ جامع سعیدی (بنقل چهل مقاله آقای نخجوانی) مسطور است که در تاریخ سنه ثلاثین و ثمان ماه سلطان سعید میرزا الغ بیک انارالله برهانه در سمرقند بنیاد عمارت رصد کرد و کسانی را که در این علم ماهر بودند مثل جناب مولانا المعظم صلاح الملة والدین موسی المشتهر بقاضی زاده رومی و جناب مولانا (غیاث الدین) جمشید که در علم حساب و هندسه و اعمال نجومی بی نظیر زمان بود و استاد جلال الدین اسطرلابی که مشهور و معروف بود از ممالک طلییده ترتیب آلات رصد کرده و دیگر افضل المتأخرین و قطب المهندسین مولانا علی قوشچی در مدت سی سال نشسته سعی فرمود و توفیق رفیق شد استخراج تقویم کردند . احوالات قرانات و خسوف و کسوف و طوابع سالهای عالم را بآلات رصدی تحقیق میکردند که اعتماد کلی حاصل شد .
- ۲۰ - وی شعر هم میسروده است . شرح حال او را در چهل مقاله نخجوانی ص ۲۹۲ به بینید .
- ۲۱ - از سعدی تاجامی ص ۵۵۵ . دائرة المعارف مصاحب
- ۲۲ - تاریخ مختصر ایران بعد از اسلام یا اول هنر
- ۲۳ - آقای نخجوانی در چهل مقاله ضمن شرح حال کمال الدین جعفر خطاط تبریزی (ص ۲۹۲) نوشته اند بایسنغر چند قرآن نوشته ، ولی دانشمند محترم آقای گلچین معانی کتابشناس کتابخانه آستان قدس شفاهاً اظهار میگردند که بایسنغر فقط دو قرآن نوشته یکی بقطع کوچک (و چون بر او ایراد گرفتند ) قرآن مزبور را باین قطع مرقوم داشت .
- ۲۴ - نامه آستان قدس - چهل مقاله نخجوانی ص ۳۴۰ (قطع جدول هر صفحه ۱۰۱ × ۱۷۷ سانتی متر است که حاوی هفت سطر میباشد ) ( از افادات آقای گلچین )

۲۵ - آقای نخبجوانی تذهیب قرآن مزبور را متعلق بزمان خود بایسنفر میدانند . ولی بعضی متخصصین آنرا اثر مذهب کاران بعدی می‌شمارند.

۲۶ - ممکن است مراد پسر مع الواسطه حضرت باشد . چه اینکه حضرت رضا پسری بنام ابراهیم نداشته‌اند!

۲۷ - ر. ک. چهل مقاله ص ۳۴۰

۲۸ - ر. ک. حبیب السیر ۳/۵۹۶

۲۹ - حبیب السیر ۳/۶۲۳

۳۰ - گرچه براون در تاریخ ادبیات ( از سمدی تاجامی ) و نویسنده دایرة المعارف مصاحب در گذشت بایسنفر را در استرآباد (مقر حکمرانی وی) نوشته‌اند . ولی خواندمیر فوت وی را در باغ سفید هرات که مسکن او بوده است مینویسد . ر. ک. حبیب السیر ۳/۶۲۳

۳۱ - ر. ک. حبیب السیر ۳/۶۱۳

۳۲ - حبیب السیر ۳/۶۲۲

۳۳ - حبیب السیر ۳/۶۱۳

۳۴ - دایرة المعارف مصاحب

۳۵ - حبیب السیر ۶۳۷ - ۳/۶۳۹

۳۶ - حبیب السیر ۳/۶۳۴

۳۷ - حبیب السیر ۴/۲۴

۳۸ - قبل از میرزا بابر ، برادرش میرزا علاء الدوله سلطنت هرات را داشت و چنانکه دیدیم الخ بیک هرات برای فرزندش عبداللطیف از وی منتزع ساخت . ولی میرزا بابر توانست هرات را از عبدالله پس بگیرد . منتهی برادرش علاء الدوله را که با وی در فتح هرات کمک کرده بود به حبس افکند . علاء الدوله از حبس بابر گریخته بعراق نزد برادر دیگرش سلطان محمد رفت . بواسطه سوء رفتار بابر با وی ، سلطان محمد را واداشت تا بخراسان لشکر کشد .

سلطنت هرات چند بار بین این سه برادر (سلطان محمد ، میرزا بابر ، میرزا علاء الدوله) دست بدست گشت تا عاقبت بابر ، برادران را یکی پس از دیگری از بین برد و عاقبت خود در ربیع الاخر سال ۸۶۱ هـ در مشهد مقدس دارفانی را وداع گفت . پس از وی چند صباحی پس یازده ساله اش شاه محمود بر سریر سلطنت هرات نشست و هنگامیکه بین وی و میرزا ابراهیم (پسر علاء الدوله و پسر عموی شاه محمود) بر سر سلطنت هرات نزاع برقرار بود ، سلطان ابوسعید بدون منازع هرات را تصرف کرد .

۳۹ - دایرة المعارف اسلامی ۱/۳۴۹

۴۰ - حبیب السیر ۴/۵۴ . مطلع السعدین

۴۱ - از سمدی تاجامی ص ۵۴۲

۴۲ - حبیب السیر ۴/۵۱

۴۳ - این علاء الدوله ، نواده گوهرشاد بود که قبل از برادرش بابر میرزا در خراسان سلطنت داشت.

۴۴ - حبيب السیر ۴/۶۸

۴۵ - روضة الصفا

۴۶ - حبيب السیر ۴/۱۰۶

۴۷ - از ابوسعید یازده پسر باقی ماند . ولی هیچیک جز عمر شیخ که در عهد پدر والی قسمتی از ماوراءالنهر بود مصدر کاری نشدند . عمر شیخ پدر بابر شاه ، سلطان هندوستان است که سلسله سلاطین تیموری هند را تأسیس کرد .

۴۸ - روضات الجنات ۲/۲۰۵

۴۹ - حبيب السیر ۴/۶۸

۵۰ - از سلاجقه تا صفویه ص ۳۵۰ . ولی در نشریه اوقاف خراسان اتمام مسجد را در ۸۲۱ مینویسد که استظهاری از کتیبه بایسنغر (بر بالای ایوان مقصوره مسجد ) است منتهی اتفاق تحریر کتیبه در سال ۸۲۱ حاکی از تمامت مسجد در این سال نیست ، در مطلع السعدین مینویسد: در شعبان این سال شاهرخ از هرات بقصد مشهد آمد و مسجد جامعی که گوهرشاد بنا نهاده بود در این ایام نزدیک با تمام رسید . و این عبارت حاکی است که خورده کاریها و تزئینات مسجد در سال ۸۲۱ هنوز بکلی تمام نگردیده .

۵۱ - وی مؤلف کتاب مطلع السعدین است که وقایع بین دو ستاره سعد یعنی ابوسعید ایلخانی (۶۱۷-۷۳۶ هـ) و ابوسعید گورکانی را برشته تحریر در آورده و تاریخ اختتام آن ۸۷۵ هجری یعنی دو سال بعد از قتل ابوسعید است .

دو جلد این کتاب (در سه جزء) بسال ۱۳۶۰ بتحقیق استاد دانشمند مولوی محمد شفیع استاد دانشگاه لاهور بطبع سنگی زیبایی در آمده است .

۵۲ - ۵۴ - مطلع الشمس ۱۳۹ تا ۲/۱۵۵

مطالعات فرنگی  
رتال جامع علوم انسانی